

چشم انداز نظام أحسن از دیدگاه شیخ محمود شبستری

مجیدنوری

دانشجوی دوره‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

مسأله‌ی شرور و نواقص در نظام هستی و رابطه‌ی آن با عدل و حکمت الهی از دیرباز اندیشه‌های بسیاری از فلاسفه و متکلمان را در ادیان مختلف به خود مشغول کرده است. ظاهراً اولین کسی که مسأله‌ی عدمی بودن شرور را در عالم حکمت مطرح نموده افلاطون بوده است و بعد از او ارسطو نیز با پذیرش عدمی بودن شرور، مهر تأیید بر نظریه‌ی استاد خویش نهاده است. حکما و متکلمان اسلامی بانگاهی عمیق و از بالا به این مسأله‌ی از عهده‌ی پاسخ به آن برآمده و راز مهمی را گشوده‌اند - در این نوشته، عقیده‌ی شیخ محمود شبستری، از عارفان بزرگ سده‌ی هشتم هجری پیرامون این مطلب مهم در پژوهش و کنکاش در آثار وی، به ویژه مثنوی «سعادت نامه» مطرح شده و پاسخ‌های عارفانه و حکیمانه‌ی او به مسأله‌ی شرور و کاستی‌ها در نظام آفرینش آمده است و بالاخره این که از نظر شیخ نظام هستی، نظام أحسن است و نظر پاک و عاری از اغراض، همه چیز، حتی شرویدی، را نیک دیده و نازنین جمله نازنین می‌بیند.

کلید واژه‌ها

شیخ محمود شبستری، نظام احسن، شرور و نواقص، خیرونیک، فلاسفه، متکلمان.

در برابر معمای هستی، احساس عجز و درماندگی می‌کنند و فلسفه‌ی آن‌ها، نوعی نیهیلیسم «*nihilism*» یا پوچ‌گرایی را ترغیب می‌کند» (استادمطهری، 1357: 74)

ناگفته نماند که در جهان اسلام نیز کسانی مانند ابوالعلاء معری، خیام و گاهی حافظ - آن چاکه ذهن و مزاج فلسفی دارد و نمی‌تواند اشعری راسخ و با اعتقادی باشد- جهان را تاریک می‌بینند و همواره چهره‌ای عبوس و سیاه از نظام هستی ارائه داده و در برابر رنج‌ها و ناملایمات کار و بار جهان، اعتراض‌های حماسی می‌کنند.

بر اساس بینش فلاسفه‌ی الهی، وجود و خیر مساوی و بلکه مساوق یکدیگرند و شر، امر اضافی و نسبی و قیاسی است و زیر هر پرده‌ی شرّ، حتماً خیری نهفته است. خداوند، حکیم و داناست و فعل او حکیمانه و دارای غایت و غرض است، چه از حکیم مطلق، عبث نمی‌آید «*مَا خَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ* (قرآن مجید: دخان آیه 29) و در ضمن خلق و ایجاد هر موجودی، صد حکمت و فایده است و از این که کسی راه به حکمت‌های الهی نبرد، منکر آن چیز نمی‌تواند شد. خداوند خیرخواه و مهربان است و گردش کار جهان حاکی از آن است که نظم بر اختلال و در جامعه‌ی بشری حیات بر مرگ و سلامت بر مرض و اعتدال بر اختلال غلبه دارد.

هرچه بینی محض خیر و حکمت است گرتو را زو راحت و گر زحمت است
زانکه ناید فعل باطل از حکیم فعل حق باطل چو باشد ای سلیم

(شرح گلشن راز، 1387: 538)

حاج ملاهادی سبزواری حکیم و متکلم بزرگ [و. سبزواری 1212- ف. 1285 ه. ق.]،

درباره‌ی عدمی بودن شرور و مفاسد و نواقص در نظام هستی می‌گوید:

«*وَالشَّرُّ أَعْدَامٌ، فَكَمْ قَدْ ضَلَّ مَنْ* *قَالَ بِالْيَزْدَانِ ثُمَّ أَهْرِيْمَنُ*»

(شرح منظومه، 1416، ج 3: 528)

«غزالی و لایب نیتس می‌گویند این جهان بهترین جهان ممکن است. اگر قرار بود شر در جهان نباشد و یا شر [=خطا =گناه] از انسان سرنزند، لازمه‌اش این بود که در کل عالم تکوین؛

خیر محض است یا خیر او غالب است بر شر او و ترک خیر کثیر برای شر قلیل، شرکثیر است. گاه باشد که انگشت مارگزیده را باید برید تا باقی اعضا سالم بماند و در این صورت سلامت مراد است.

«بسیاری از حکمای الهی همانند «خواجه نصیرالدین طوسی»، «آقا علی مدرس زنوزی»، «میرداماد»، «ملاصدرا»، «محقق لاهیجی»، «حاج ملاهادی سبزواری» بر عدمی بودن شرور ادعای بدهت نموده اند.» (فیاض بخش، 1385: 32)

شیخ محمود شبستری از بزرگان و شعرا و عرفای قرن هشتم هجری [و. 678 - ف. 720 هـ. ق.] است. می‌گویند این عارف بیش از 33 سال زندگی نکرده است. وی «از مشاهیر فضلا و مشایخ زمان خود بوده و در عهد دولت الجایتو و ابوسعیدخان، مرجع خواص و عوام، و شهر تبریزش مقام.» (هدایت، 1339 ج 4: 59) شبستری جبرگرایی مطلق و از هواداران عقاید اشعری و از نظر اندیشه‌های عرفانی، تحت تأثیر مکتب «ابن عربی» است. موضوع کلی عرفان شیخ و مقصد نهایی اندیشه او، رسیدن به شناخت حقیقی و چگونگی وصال به حق است.

وی همچون کلیه حکماء اعم از مشاء و اشراق و حکمت متعالیه، عالم را سراسر خیر و نیکی می‌داند و وجود عالمی بهتر از این عالم را ممتنع عقلی و محال می‌داند و با دلایل عقلی و نقلی در صدد اثبات آن بر می‌آید. او در منظومه‌های گلشن راز و سعادت نامه، اصل همبستگی و اندامواری اجزاء جهان را پذیرفته و جهان را یک واحد تجزیه ناپذیر می‌بیند. از نظر شیخ هر ذره از این عالم آینه‌ای است که حق به یکی از وجوه اسمایی خویش در آن تجلی می‌یابد، پس در هر چیز همه چیز هست و در دل هر قطره، صد بحر صافی است.

جهان را سربه سرآینه‌ای دان به هریک ذره در، صدمه‌رتابان

اگر یک قطره را دل بر شکافی برون آید از و صد بحر صافی

(شبستری، 1365: 144 و 145)

در اندیشه‌ی او که متأثر از اندیشه‌های شیخ اکبر محیی‌الدین عربی است، تمام ذرات عالم

و یا درباره‌ی تقابل نیکی و بدی معتقد است:

بدکند نیکی نکو پیدا که به ضد است چیزها پیدا

(همان، بیت 915)

از آیات قرآن نمونه‌هایی را ذکر می‌کند که در نظام هستی، هیچ‌گونه نقص و کاستی وجود ندارد و محض شر و یا کثیر الشر اساساً نیست و نبوده است. آدمی باید عینک بدبینی را از چشم بردارد تا همه چیز را نیک ببیند، از تفرقه و پریشانی دست بکشد و روی به عالم جمع آورد. از نظر او هر جا که پرتو هستی تابیده باشد، آن جا خیر و نیکی است و آن گاه که این جلوه گاه نباشد، شر نمایان می‌شود. اما دریافت این معنی مهم، باسواد و حرف میسر نیست، بلکه دل سپیدی همچون برف می‌خواهد که محصول قَدَم باشد، نه قلم.

محض شر یا نه خودکثیرالشر نیست و نبود تو جمله نیک شمر
هل تری من فُطور می خوانی جمع شو چیست این پریشانی
خیروش، این وجود و آن عدمی است قلمی نیست این سخن، قدمی است

(همان، ابیات 924-922)

از جمله حکایت‌هایی که ناظم سعادت‌نامه برای حل مسأله‌ی خیر و شر در نظام هستی نقل می‌کند، حکایتی است از زبان «بابا فرج تبریزی» یکی از مجذوبان این شهر که تا چند قرن بعد از وی نیز خاطره‌ی او همواره باقی بوده و مقبره‌اش هم زیارتگاه عام شمرده می‌شده است نگاه این بابای صاحب حال و معرفت به نظام خلقت، آن قدر عارفانه و عمیق و حکیمانه است که حتی خیر کافر قَتال را بیش از خیر نبی و ولی می‌داند و کلامش آمیخته با نوعی شطح است.

گفت بابا فرج که بدخود نیست و آن چه بد دیده ای تو، آن بد نیست
احمقی دید کافری قَتال کرد از خیر او ز پیر سؤال
گفت هست اندرو دو خیرنهان که نبی و ولی ندارد آن
قاتلش غازی است در ره دین باز مقتول او شهید گزین

حرفی به غلط رها نکردی یک نقطه درو خطا نکردی
درعالم و عالم آفریدن به زین نتوان رقم کشیدن

(نظامی، 1364: 26)

و سعدی گوید:

به چشم طایفه ای کژ همی نماید نقش گمان برند که نقاش غیر استاد است
اگر تو دیده وری نیک و بد زحق بینی دویینی از قبل چشم احوال افتاده ست
همان که زرع ونخیل آفرید و روزی داد ملخ به خوردن روزی هم او فرستادست
چو نیک درنگری آنکه می کند فریاد زدست خوی بدخویش به فریادست

(سعدی، 1383: 366)

در میان شعرای معاصر، سهراب سپهری نیز نگاهش به نظام هستی، عارفانه و حکیمانه است و نظام موجود را نظام نیک و احسن می داند. «او معتقد است که باید غبار عادت‌های کهنه را کنار زد و به دنیای اطراف با فکر و نگاهی تازه‌تر نگریست. اگر با چشم گذشته به شیء نگاه کنیم آن را چنان که باید نمی بینیم، بد و خوب مربوط به مافی الضمیر نگرنده است و باید آموخت تا آن را در جریان دیدن بی اثر کرد.» (سپهری، 1385: 121)

از نظر سهراب باید با چشمانی پاک و شسته از اغراض به پدیده‌های عالم بنگریم تا آن‌ها را زیبا ببینیم و به راز نهفته در وجود هر یک پی ببریم، در مجموعه‌ی «صدای پای آب» می گوید:

من نمی دانم!

که چرا می گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست

و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست

گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید

واژه‌ها را باید شست

واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد.....
 و نگوییم که شب چیز بدی است
 و نگوییم که شب تاب ندارد خبر از بینش باغ...
 و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت
 و اگر خنج نبود، لطمه می‌خورد به قانون درخت
 و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت
 و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده‌ی پرواز دگرگون می‌شد

(سپهری، 1384: 294-291)

در پایان بد نیست که به ترتیب دیدگاه دو تن از فلاسفه و متکلمان قدیم و متأخر را درباره‌ی نظام احسن و مسأله‌ی شرور در عالم، نقل می‌کنیم.

1- امام محمد غزالی: «و هر چه درعالم است، آفریده‌ی وی است. و هر چه آفرید چنان آفرید که از آن بهتر و نیکوتر نباشد، و اگر عقل همه‌ی عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورتی دیگر نیکوتر ببندیشند، یا بهتر از این تدبیری کنند، یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند، نتوانند و آن چه اندیشه کنند که بهتر از این می‌باید خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت آن غافل باشند، بلکه مثل ایشان چون نابینایی بود که در سرایی باشد و هر قماشی بر جای خویش باشد و وی نبیند: چون بر آن جا می‌افتد، می‌گوید که: «این چرا بر راه نهاده اند؟» و آن خود بر راه نباشد، و لکن وی خود راه نبیند.» (غزالی، 1355، ج 1: 112)

2- استاد شهید مرتضی مطهری: ایرانی، پس از اسلام نه تنها برای شرور مبدئی رقیب خدا قائل نیست، بلکه در یک دید عالی عرفانی، بدی‌ها در نظام کلی آفرینش از نظرش محو می‌شود، می‌گوید اساساً بدی وجود ندارد یا «بد آن است که نباشد.» غزالی می‌گوید: «لیس فی الامکان ابداع ممالکان.» یعنی، نظامی زیباتر از نظام موجود، امکان ندارد. این انسان دست پرورده‌ی اسلام است که فکری این چنین لطیف و عالی پیدا کرده، درک می‌کند که بلاها و

یادداشت‌ها

1- نمونه‌هایی از اعتراضات ابوالعلاء معری، خیام و حافظ به چهره‌ی عبوس و تاریک جهان، و شکوه و شکایت از دورزمان.

الف: ابوالعلاء معری:

«و إن یک، فی الدنیا سعوذُ فإنمّا
تکونُ قلیلاً کالشوذُ و الشواردِ
أری کدراً عمّ الموارِدَ کلّها
فمّت، أو تجرّع من خبیث الموارِدِ»

(معری، 1988: 377)

ترجمه‌ی ابیات: و اگر در جهان خوشبختی‌هایی وجود داشته باشد، اندک و نادر و رونده و رمنده است. تمام آب‌خورهای گیتی را کدر و تیره می‌بینم، بنابراین از عطش بمیر یا از آب‌خورهای آلوده بنوش (تمام دنیا شرو بلاست).

ب: خیام نیشابوری:

ای چرخ فلک خرابی از کینه‌ی توست بیدادگری شیوه‌ی دیرینه‌ی توست
ای خاک اگر سینه توبشکافند صدگوهر قیمتی که در سینه‌ی توست

(خیام، 1370: 17)

ج: حافظ شیرازی:

«این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست»
«آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی از نو بیاید ساخت و زنو آدمی»
«چرخ برهم زخم ار جز به مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک»
(خرمشاهی، 1368: 469 و 470)

2- در گلشن رازی می‌گوید:

«هر آن کس را که مذهب غیر جبراست نبی فرمود کاو مانند گیراست»

(بیت 535)

